

گفته شد که باید دید معنای عبارت «يُرْجِيئُهُ حَتَّى يَلْقَى مَنْ يُخَيِّرُهُ» چیست. برای ضمیر برجه در کلام امام علیه السلام مرجعی وجود ندارد زیرا همین عبارت در ابتداء کلام امام علیه السلام قرار گرفته است و در کلام سائل دو کلمه بیشتر وجود ندارد که صلاحیت دارند مرجع ضمیر واقع شوند که یکی کلمه «أمر» باشد و دیگری کلمه «أخذ». اگر ضمیر برجه به امر بازگردد دیگر معنا ندارد که امام علیه السلام بفرماید: «بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكَ» زیرا اخذ در این عبارت چه به معنای استنباط باشد چه به معنای عمل باشد با اینکه ضمیر برجه به امر بازگردد سازگاری ندارد چون اگر بنا بر این است که واقعه را تاخیر بیندازیم دیگر فتوی دادن بر طبق یکی از دو خبر معنا ندارد یا به هر کدام از باب تسلیم عمل نماید معنا ندارد زیرا بنا بر این می باشد که تاخیر بیندازیم.

سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ اخْتَلَفَ عَلَيْهِ رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ دِينِهِ فِي أَمْرٍ كِلَاهُمَا يَرُوبِهِ، أَخَذَهُمَا يَأْمُرُ بِأَخْذِهِ، وَ الْأَخْرَجَ يَنْهَاهُ عَنْهُ، كَيْفَ يَصْنَعُ؟ فَقَالَ: يُرْجِيئُهُ حَتَّى يَلْقَى مَنْ يُخَيِّرُهُ، فَهُوَ فِي سَعَةِ حَتَّى يَلْقَاهُ.»

اگر ضمیر برجه به بازگردد:

ضمیر «ه» در کلمه «بأخذه» آیا به حدیث برمی‌گردد یا به امر؟ و ضمیر «ه» در کلمه «عنه» به «أخذ به حدیث» برمی‌گردد یا به «أخذ به امر»؟ اینکه گفته شود ضمیر «ه» در کلمه «عنه» به «أخذ به حدیث» برمی‌گردد که در این صورت معنا این می‌شود: حدیث دیگر از اخذ به حدیث نهی می‌کند، معنا ندارد پس معنا این است که یکی از آن دو امر می‌کند به اخذ به آن امر و دیگری نهی می‌کند از اخذ به آن امر پس اخذ در اینجا نتیجه‌اش همان عمل می‌باشد و این تفصیل همان عبارت است که اختلفا علیه رجلان فی امر که یکی از آن دو امر به اخذ به آن امر می‌کند و دیگری نهی از اخذ به آن امر می‌کند و اگر برخلاف ظاهر حمل کنیم و بگوئیم یکی از دو حدیث امر به اخذ به امر می‌کند و حدیث دیگر نهی از اخذ به امر می‌کند و گفتیم که اسناد امر و نهی با حدیث مجاز می‌باشد و در صورتی که معنای حقیقی مکن است وجهی برای معنای مجازی کردن وجود ندارد. علی ای حال هر کدام باشد احدهما امر می‌کند به اخذ به حدیث و یکی نهی می‌کند از اخذ به حدیث معنا ندارد مگر اینکه بگوید اخذ به آن حدیث نما در حالی که اینها دو روایت هستند که برای دو نفر می‌باشند که ربطی با هم ندارند. ظاهر مطلب این است که اخذ در کلام سائل به معنای عمل می‌باشد بنابر این اگر برجه به اخذ برگردد باز معنایش همین می‌باشد یعنی امام علیه السلام می‌فرماید که تاخیر بیندازد اخذ به این امر را تا ملاقات بنماید من یخیره را و اگر این معنا را بکنیم باز با ذیل که عبارت «بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكَ» باشد سازگاری ندارد پس باید گفت که در اینجا یک عنایتی بکار رفته است در امر به إرجاء با توجه به این ذیل و آن عنایت یا این است که إرجاء دهد آن امر را از نظر وقوف بر حکم واقعی آن و اینکه واقع امر آن چیست تا زمانی که به خدمت امام علیه السلام یا کسی که قولش فصل است برسد و در این مدت به هر کدام از دو حدیث اخذ نماید وسعک یا اینکه بگوئیم عنایت بکار رفته این است که إرجاء دهد و تاخیر اندازد فتوای در آن امر را که این در کلام سائل نبود تا زمانی که به خدمت امام علیه السلام یا کسی که قولش فصل است برسد که در این صورت قهرا فرمایش ایشان جا پیدا می‌کند یعنی بگوئیم منظور از بایهما اخذت، بایهما اخذت عملا باشد زیرا قرار بر این شد که فتوی

را تاخیر بیندازیم.

آیا بین این دو عنایت قرینه‌ای وجود دارد؟

اگر گفتیم این روایت مربوط به باب تقلید می‌باشد، قهرا این معنای دوم در اینجا وجه ندارد چون او نمی‌خواهد فتوی بدهد پس در اینجا معنای اول را یعنی اینکه حکم واقعی مساله را بدانید، باید قائل شد.

اما اگر قائل شدیم که مربوط به دو خبر متعارض در باب اجتهاد می‌باشد هر دو معنا معقول است و معینی برای تعیین یکی از این دو وجود ندارد مگر اینکه کسی بگوید به قرینه ذیل که واضح است منظور از اخذ در عبارت «بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَبِسَعِكَ» با اینکه ممکن است مساله مربوط به عمل خود مجتهد نباشد تا بگوئیم عمل بکنید مثلا مجتهدی است که در مورد دماء ثلاثة و احکام مختص به نساء را می‌گوید یا احکام افرادی را می‌گوید که خودش مصداق آنها نیست و دیگر اینکه تاخیر انداختن اطلاق دارد و امام علیه السلام نپرسیدند که آیا تاخیر انداختن ممکن است یا ممکن نیست، با توجه به اینها وقتی می‌فرماید یرجئه پس در موردی است که إرجاء امکان دارد و آن موردی است که بخواهی حکم واقعی را بفهمی اما واقعه ممکن است امکان إرجاء نباشد و ممکن است که اصلا مربوط به خودش نباشد تا بگوید عمل بکنید یا نکنید. این قرائن باعث می‌شود که ترجیح دهیم همان معنای اول را یعنی بگوئیم یرجئه من حیث الکشف الحکم الواقعی و الوقوف علی الحکم الواقعی تا خدمت امام علیه السلام برسد و در این مدت به ظنون و استحسانات برای کشف واقع اعتماد نکند ولی در مقام فتوی باهمما من باب التسلیم وسعک.

با این بیان می‌توان از این اشکال متین و قوی صاحب تسدید الاصول دام ظلّه تخلص بجوید.

اشکال ششم:

اشکال را مرحوم مجلسی ره و مرحوم صاحب وسائل ره بیان کرده‌اند.

اشکال این است که جمله «بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَبِسَعِكَ» جایگزین تمام جواب می‌باشد.

اگر این را قائل شدیم یک تعارضی بین خبر قبل و این خبر محقق خواهد شد زیرا این خبر در همین فرضی که اختلاف علیه رجلان ... امام علیه السلام می‌فرماید: به هر کدام از دو روایت از باب تسلیم اخذ کنید و بر طبق آن فتوی بدهی و عمل نمائی وسعک ولی بر طبق روایت قبلی امام علیه السلام فرموده است که تاخیر بینداز و هیچکدام را اخذ ننما.

مرحوم مجلسی ره در مرآة العقول برای حل تعارض وجوهی را ذکر فرموده‌اند:<sup>[1]</sup>

«ثم اعلم أنه يمكن رفع الاختلاف الذي يترأى بين الخبرين بوجه قد أومأنا إلى بعضها:

الأول: أن يكون الإرجاء فى الحکم و الفتوى، و التخيير فى العمل كما يومئ إليه الخبر الأول.

(حدیثی که می‌گوید یرجئه یعنی فتوی دادن بر طبق اینها را تاخیر بیندازید و از جهت فتوی

دادن و ندادن در سعه و گشایش می‌باشد و حدیث بَیِّنَهُمَا أَخَذَتْ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكَ می‌گوید می‌توانید یکی از این دو خیر را برای عمل کردن اخذ کنید پس این دو روایت با هم تعارض ندارند.

الثانی: أن يكون الإرجاء فيما إذا أمكن الوصول إلى الإمام عليه السلام و التخيير فيما إذا لم يمكن كهذا الزمان.

(حدیث يُرْجِيهِ حَتَّى يَلْقَى مَنْ يُخَيِّرُهُ مَرْبُوطٌ بِهِ زَمَانٌ أَمَّا حُضُورُ إِمَامٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلُ حَدِيثِ بَیِّنَهُمَا أَخَذَتْ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكَ كَمَا دَلَّ عَلَى تَخْيِيرِ مِثْلِهِ مَرْبُوطٌ بِهِ زَمَانٌ غَيْبٌ أَيْضًا.)

الثالث: أن يكون الإرجاء في المعاملات و التخيير في العبادات إذ بعض أخبار التخيير ورد في المعاملات.

(حدیث يُرْجِيهِ حَتَّى يَلْقَى مَنْ يُخَيِّرُهُ مَرْبُوطٌ بِهِ مَعَامِلَاتٌ أَيْضًا وَ حَدِيثِ بَیِّنَهُمَا أَخَذَتْ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكَ كَمَا دَلَّ عَلَى تَخْيِيرِ مِثْلِهِ مَرْبُوطٌ بِهِ عِبَادَاتٌ أَيْضًا كَمَا فِي مَرْحُومِ صَاحِبِ سَائِلِ الشَّيْخِ رَهْ بَرَكَزِيدِهِ أَيْضًا.)

الرابع: أن يخص الإرجاء بما يمكن الإرجاء فيه، بأن لا يكون مضطراً إلى العمل بأحدهما، و التخيير بما إذا لم يكن له بدٌّ من العمل بأحدهما.

(حدیث يُرْجِيهِ حَتَّى يَلْقَى مَنْ يُخَيِّرُهُ مَرْبُوطٌ بِهِ صُورَتِي أَيْضًا كَمَا فِي تَأْخِيرِ إِنْجَاحِ وَ اضْطِرَّارِي نَسَبَتْ بِهِ عَمَلٌ وَ جُودٌ نَادِرٌ وَ حَدِيثِ بَیِّنَهُمَا أَخَذَتْ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكَ كَمَا دَلَّ عَلَى تَخْيِيرِ مِثْلِهِ مَرْبُوطٌ بِهِ مَوَارِدِي أَيْضًا كَمَا فِي مَضْطَرِّهِ عَمَلٌ مِثْلِي وَ رَوَايَاتِي دَارِيمُ كَمَا فِي بَرِّ أَيْنِ جَمْعِ دَلَالَتِ دَارِنْدِ وَ يَكُ بَيَانِ فَنِي هُمُ دَارِدُ تَا أَزْ جَمْعِ تَبَرَعِي خَارِجُ شُودُ مَرْحُومِ شَيْخِ رَهْ دَرِ بَرِّخِي أَزْ مَوَارِدِ دَرِ مَكَاسِبِ فَرْمُودِهِ أَيْضًا ثَمَّنِ الْعِذْرَةِ سَحْتِ وَ لِأَبْسِ بَيْعِ الْعِذْرَةِ كَمَا فِي ظَاهِرِ أَيْنِ دُو رَوَايَاتِ بَا هُمُ تَعَارُضِ دَارِنْدِ وَ أَيْشَانِ أَيْنِ كَوْنِهِ جَمْعِ عَرْفِي فَرْمُودِهِ كَمَا فِي هَرِ كَدَامِ أَزْ أَيْنِ دُو عِبَارَتِ يَكُ نَصٌ دَارِدُ وَ يَكُ ظَاهِرٌ وَ بِهِ نَصٌ هَرِ كَدَامِ أَزْ ظَاهِرِ دِيْغَرِي رَفْعِ يَدِ مِثْلِي وَ دَسْتِ أَزْ ظَاهِرِ كَشِيدِنِ بِهْ قَرِينِهِ نَصٌ يَكُ جَمْعِ عَرْفِي أَيْضًا. ثَمَّنِ الْعِذْرَةِ سَحْتِ نَصٌ دَرِ عِذْرَةِ نَجْسِهِ مِثْلِي وَ دَرِ عِذْرَةِ غَيْرِ نَجْسِهِ ظَاهِرٌ مِثْلِي وَ لِأَبْسِ بَيْعِ الْعِذْرَةِ نَصٌ دَرِ عِذْرَةِ ظَاهِرِهِ مِثْلِي وَ ظَاهِرٌ دَرِ عِذْرَةِ نَجْسِهِ مِثْلِي وَ بِهِ وَاسِطَهُ نَصٌ هَرِ كَدَامِ أَزْ ظَاهِرِ دِيْغَرِي رَفْعِ يَدِ مِثْلِي وَ ثَمَّنِ الْعِذْرَةِ سَحْتِ فِقْطِ مَرْبُوطٌ بِهِ عِذْرَةِ نَجْسِهِ مِثْلِي شُودُ لِأَبْسِ بَيْعِ الْعِذْرَةِ فِقْطِ مَرْبُوطٌ بِهِ عِذْرَةِ ظَاهِرِهِ مِثْلِي شُودُ وَ دَرِ مَا نَحْنُ فِيهِ أُنْ رَوَايَاتِ كَمَا فِي فَرْمَايِدِ يُرْجِيهِ حَتَّى يَلْقَى مَنْ يُخَيِّرُهُ نَصٌ أَيْضًا وَ قَطْعِي الْإِرَادَةِ أَيْضًا نَسَبَتْ بِهِ مَوَارِدِي كَمَا فِي أَمَّاكَانِ أَرْجَاءِ بَاشِدِ وَ نَسَبَتْ بِهِ مَوَارِدِ اضْطِرَّارِ ظُهُورِ دَارِدِ وَ حَدِيثِ بَیِّنَهُمَا أَخَذَتْ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكَ نَصٌ أَيْضًا نَسَبَتْ بِهِ مَوَارِدِ اضْطِرَّارِ وَ ظَاهِرِ أَيْضًا نَسَبَتْ بِهِ مَوَارِدِ أَمَّاكَانِ أَرْجَاءِ وَ بِهِ وَاسِطَهُ نَصٌ هَرِ يَكُ أَزْ ظُهُورِ دِيْغَرِي دَسْتِ بَرِّ مِثْلِي وَ دَرِ نَتِيجَةِ حَدِيثِ يُرْجِيهِ حَتَّى يَلْقَى مَنْ يُخَيِّرُهُ مَرْبُوطٌ بِهِ مَوَارِدِي أَيْضًا كَمَا فِي اضْطِرَّارِ وَ جُودِ نَادِرِ وَ حَدِيثِ بَیِّنَهُمَا أَخَذَتْ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكَ مَرْبُوطٌ بِهِ مَوَارِدِي أَيْضًا كَمَا فِي اضْطِرَّارِ وَ جُودِ دَارِدِ وَ مَعْمُولِ بَزْرِكَانِ أَزْ مَرْحُومِ شَيْخِ رَهْ أَيْنِ جَمْعِ رَا عَرْفِي نَدَانَسْتَهَانْدِ وَ لِيْ أِغْرَ كَسِي أَيْنِ جَمْعِ رَا عَرْفِي دَانَسْتِ بَرِّ أَسَاسِ أَيْنِ جَمْعِ مِثْلِي بَيْنِ أَيْنِ دُو حَدِيثِ أَيْنِ كَوْنِهِ جَمْعِ نَمُودِ.)

و يؤيده ما رواه الطبرسي في كتاب الاحتجاج عن سماعة بن مهران قال: سألت أبا عبد

الله عليه السلام قلت: يرد علينا حديثان، واحد يأمرنا بالأخذ به، و الآخر ينهانا عنه، قال: لا تعمل بواحد منهما حتى تلقى صاحبك فتسأله، قال: قلت: لا بد من أن نعمل بأحدهما؟ قال: خذ بما فيه خلاف العامة.

الخامس: أن يحمل الإرجاء على الاستحباب و التخيير على الجواز

(يرجئه ظاهر بر وجوب است و حديث دوم نص در جواز است و به واسطه این نص از آن ظاهر دست برداشته و آن را بر استحباب حمل می‌نمائیم. ارجاء بهتر است ولی می‌توانی یکی از این دو حدیث را هم اخذ کنید. و این جمع تبرعی نیست و یک ملاک عرفی دارد.)»

بررسی اشکال ششم:

برای رفع تنافی ما یک بحثی بعدا داریم که قبلا هم می‌گفتیم که خود روایات علاج با هم تعارض دارند و ایشان ملاحظه تعارض بین این حدیث با آن حدیث قبلی را کرده‌اند و اگر گفتیم روایت قبل مربوط به باب تقلید می‌باشد اصلا با هم تعارض ندارند. این مربوط به باب اجتهاد می‌باشد چون فرض دو خبر متعارض را کرده است و روایت قبلی مربوط به باب تقلید می‌باشد پس با هم تعارضی ندارند چون موضوع آنها اصلا دو تا می‌باشد. زیرا گفتیم که مرحوم کلینی ره خیال کرده بود که در مورد دو خبر متعارض می‌باشد بلکه مربوط به باب تقلید می‌باشد ولی حدیث بعدی که «و فی رواية أخرى» باشد مربوط به دو خبر متعارض می‌باشد که همین را مرحوم کلینی ره عنوان باب قرار داده بودند.

نتیجه این شد که استدلال به این حدیث شریف برای تخییر هنگام تعارض اشکال ندارد ولی از قوت خیلی بالائی برخوردار نیست.

بررسی بنابر احتمال دوم:

احتمال دوم این بود که بگوئیم: عبارت «بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكَ.» تتمه خبر قبلی می‌باشد. آیا بنا بر این احتمال استدلال تمام است؟

مرحوم صاحب عروة فرموده است که چه احتمال اول مقصود باشد چه احتمال دوم استدلال تمام و واضح است ولی فرموده است که محل عبارت «بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكَ.» را نمی‌دانیم کجا می‌باشد.

«و الظاهر أن مراد الكافي أنه من تتمه الخبر السابق لكن لا نعلم أنه في موضع قوله عليه السلام «فهو في سعة حتى يلقاه»، أو قبله أو بعده» [2]

اکنون ببینیم بنابر این احتمال استدلال چگونه می‌باشد.

در اینجا دو احتمال وجود دارد.

احتمال اول:

مقصود این باشد که عبارت «بِأَيِّهِمَا أَخَذْتَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكَ.» تتمه خبر سابق می‌باشد با همین سند یعنی همین افرادی که در سند قبل بودند این مطلب را دو گونه نقل کرده‌اند یعنی تاره با این زیاده و تاره بدون این زیاده.

احتمال دوم:

منظور این باشد که عبارت «بِأَيُّهَا أَحَدُتَ مِنْ بَابِ التَّسْلِيمِ وَسِعَكَ» تتمه خبر سابق می‌باشد ولی با یک سند دیگری اعم از اینکه تمام افراد از کسان دیگری هستند یا اینکه برخی افراد از کسان دیگر هستند.

بنابر احتمال دوم:

در صورت دوم دوران امر بین نقیضه و زیاده خواهد بود چون افراد مختلف هستند و یکی با زیاده نقل کرده و دیگری با نقیضه نقل نموده است و ما قاعده‌ی اصل عدم زیادت را در دوران امر بین زیاده و نقیضه به عنوان حجت قبول نداریم مانند مرحوم امام ره گرچه موجب ظن می‌شود ولی این ظن در حدی نیست که حجت شرعی باشد و در این صورت زیادت ثابت نمی‌شود و فرض بر این است که اگر زیاده وجود نداشته باشد دلالت بر مطلب نخواهد داشت. پس امر حدیث مردد می‌شود بین ما له الزیادة و النقیصة پس ثابت نیست.

علاوه بر این اشکال دیگری در اینجا رخ می‌نماید و آن این می‌باشد که وقتی با سند دیگری بود چون سند ذکر نشده است و شاید سند دیگر حجت نباشد پس از جهت سند مشکل پیدا خواهد کرد ولی این اشکال بنابر مبنای قوم می‌باشد اما بنا بر مبنای ما چون در کتاب کافی ذکر شده است از جهت صدور مشکل ندارد.

بنابر احتمال اول:

آیا در اینجا از مصادیق دوران امر بین زیاده و نقیضه می‌شود یا خیر؟ راوی یک نفر است و تارة با زیاده می‌گوید و تارة با نقیضه آیا مصادیق این قاعده است یا اینکه بگوئیم در یک مورد تفصیل را ذکر کرده و در مورد دیگر تلخیص فرموده است لذا دوران نیست و هر دو صحیح می‌باشد.

اگر قائل شدیم که از مصادیق دوران امر بین زیاده و نقیضه نیست استدلال تمام می‌باشد ولی اگر قائل شدیم که از مصادیق این قاعده می‌باشد استدلال ناتمام خواهد بود. این از نظر ثبوتی.

علی ای حال ما معیّنی برای یکی از این دو احتمال نداریم و چون بنابر یک احتمال قطعاً استدلال ناتمام می‌باشد، قهراً نتیجه این خواهد شد که استدلال به این روایت تمام نمی‌باشد برای این بحث.

وصلی الله علی محمد وآل محمد.

---

[1]. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج 1، ص: 218

[2]. التعارض، ص: 241